



چرخ گاری باید بچرخد



«خلاصه داستان»

ماه اکتبر بود. مرد گاریچی گاو را به گاری بست و با کمک خانواده اش محصولات کشاورزی و تولیدات سالیانه شان را داخل گاری گذاشت. به این ترتیب داستان مرد انگلیسی و خانواده اش در گذر از روزها، هفته ها، ماه ها و تغییر فصل ها آغاز می شود. مرد گاریچی هرچه را تولید کرده بودند بسته بندی کرد؛ چیزهایی مثل پشم گوسفندها، شالی که همسرش درست کرده بود، دستکش هایی که دخترش به تنهایی بافته بود و پارچه های کتانی که با کمک هم بافته بودند. او جاروهایی را که پسرش از شاخه ی درخت بریده و تراشیده بود و حتی یک کیسه پُر از پَر غازهایی را که در حیاط، کنار انبار نگه می داشتند، برداشت. از روی تپه ها، میان دره ها، کنار رودخانه ها و از کنار زمین های کشاورزی و روستاها عبور کرد. در بازار شهر همه ی محصولاتش را فروخت. حتی گاو نر دوست داشتنی اش را. بعد با جیب های پر از پول در بازار گشتی زد و برای خانواده اش چیزهای زیادی خرید و به خانه اش بازگشت. و این چرخه دوباره شروع شد.



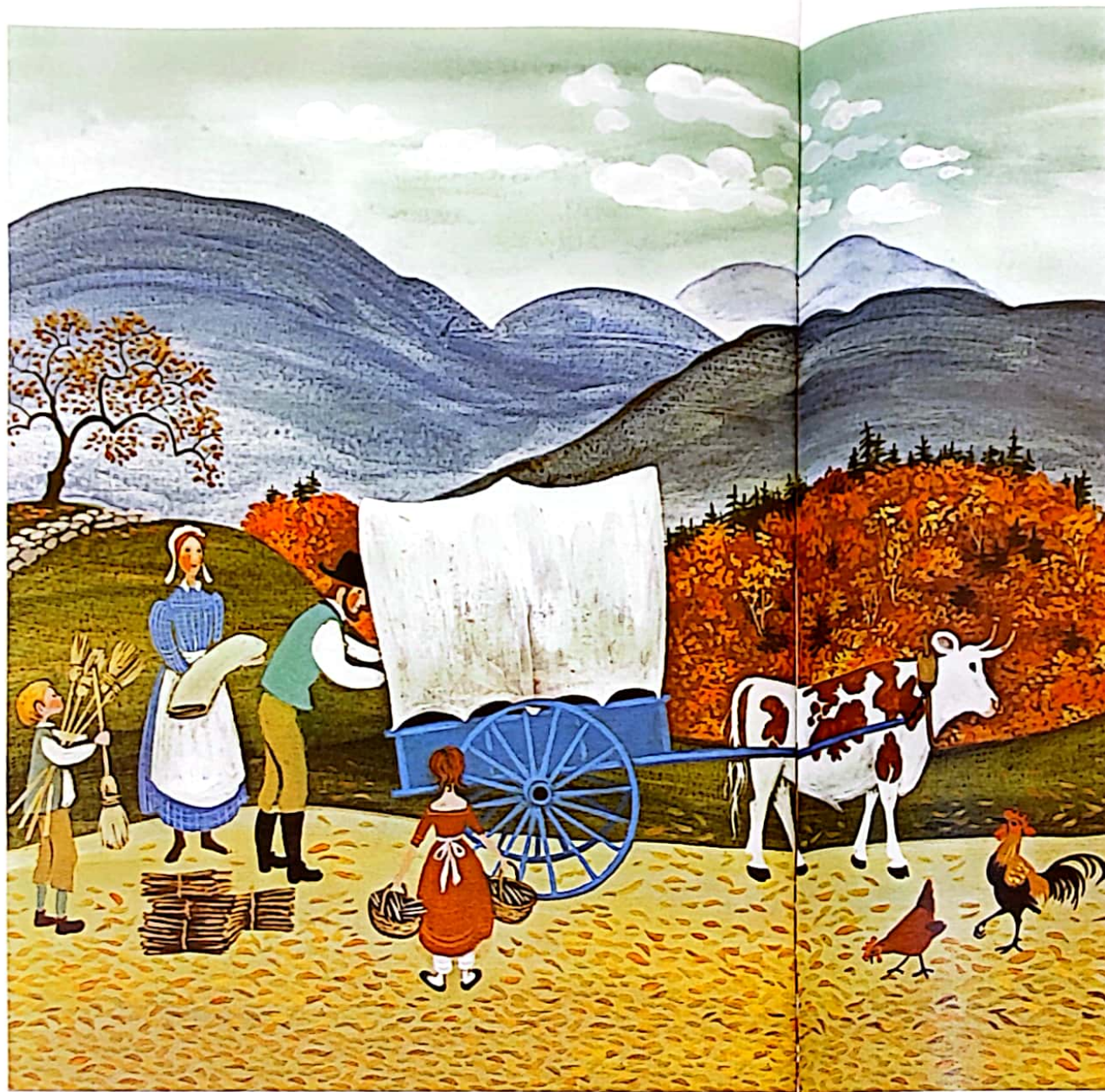


ماه اکتبر بود. مرد گاریچی گاوش را به گاری
بست و با کمک خانواده اش محصولات
کشاورزی و تولیدات سالیانه شان را داخل
گاری گذاشت.

او پشم های گوسفندی را که در ماه آوریل
چیده بود، در یک کیسه گذاشت.

شالی را که همسرش بافته بود، بسته بندی
کرد. همسرش پشم گوسفند را در ماه آوریل
چیده بود و بعد از رسیدن، از آنها کاموا
درست کرده بود.

۵ جفت از دستکش هایی را هم که دخترش
با همان کامواها بافته بود، برداشت.

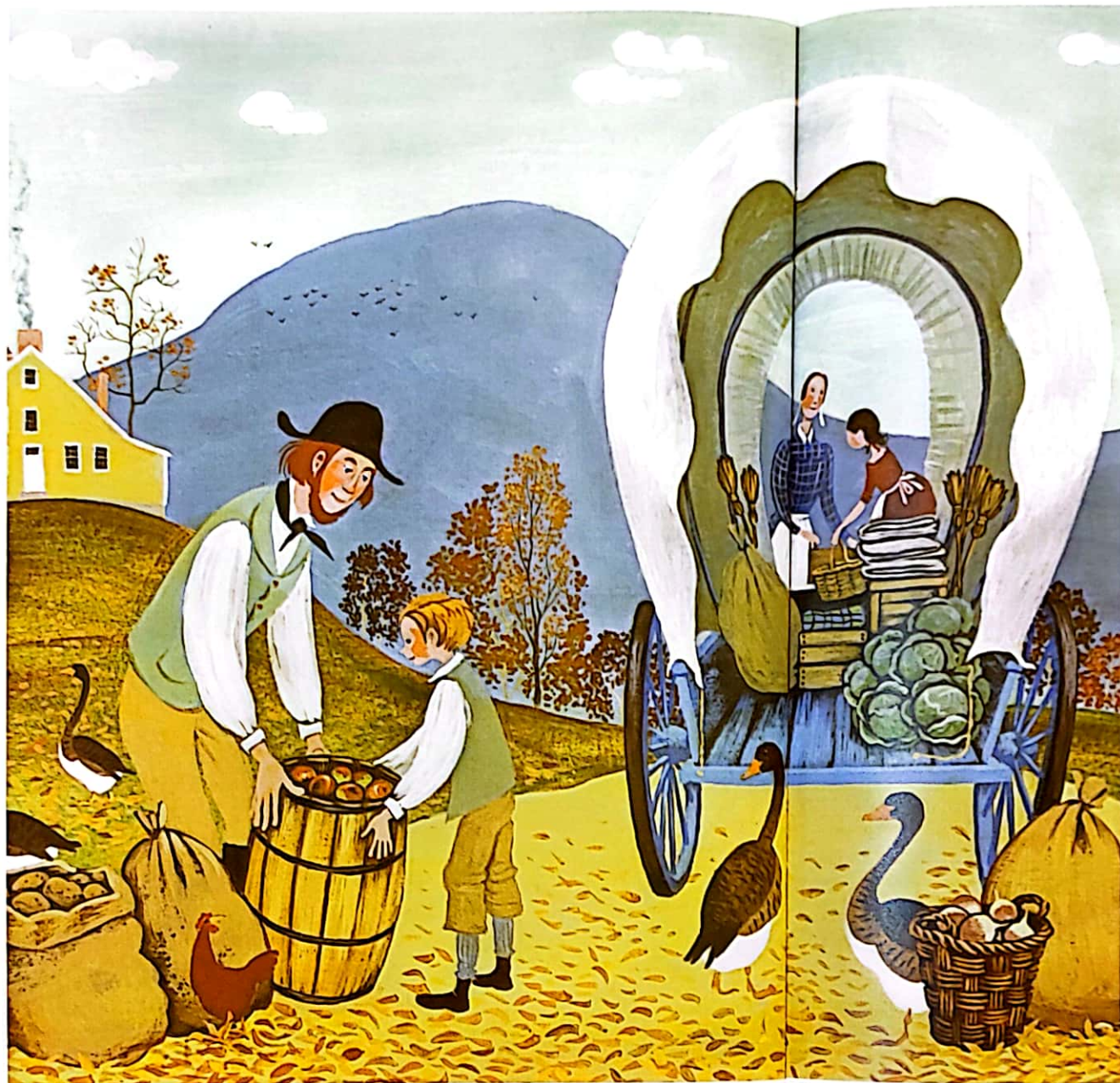


او شمعی های دست ساز خودشان را بسته بندی کرد.

پارچه ی کتان را که از درخت کتان خودشان درست شده بود، بسته بندی کرد.

هیزم هایی را که خودش شکسته بود، بسته بندی کرد.

جارو هایی را که پسرش با یک چاقوی آشپزخانه ی قرضی از شاخه ی درخت بریده و تراشیده بود، بسته بندی کرد.



او سیب زمینی های محصول باغچه شان را
 بسته بندی کرد - البته اول یک مقدار برای
 خوراک زمستان و یک مقدار هم برای
 کاشت در بهار آینده کنار گذاشت .

یک بشکه سیب

عسل و شانه ی عسل

شلغم و کلم

و یک جعبه ی چوبی پُر از شکرافرا را

از افرایه ای که در ماه مارس شیره شان

را گرفته بودند و آن را جوشانده بودند

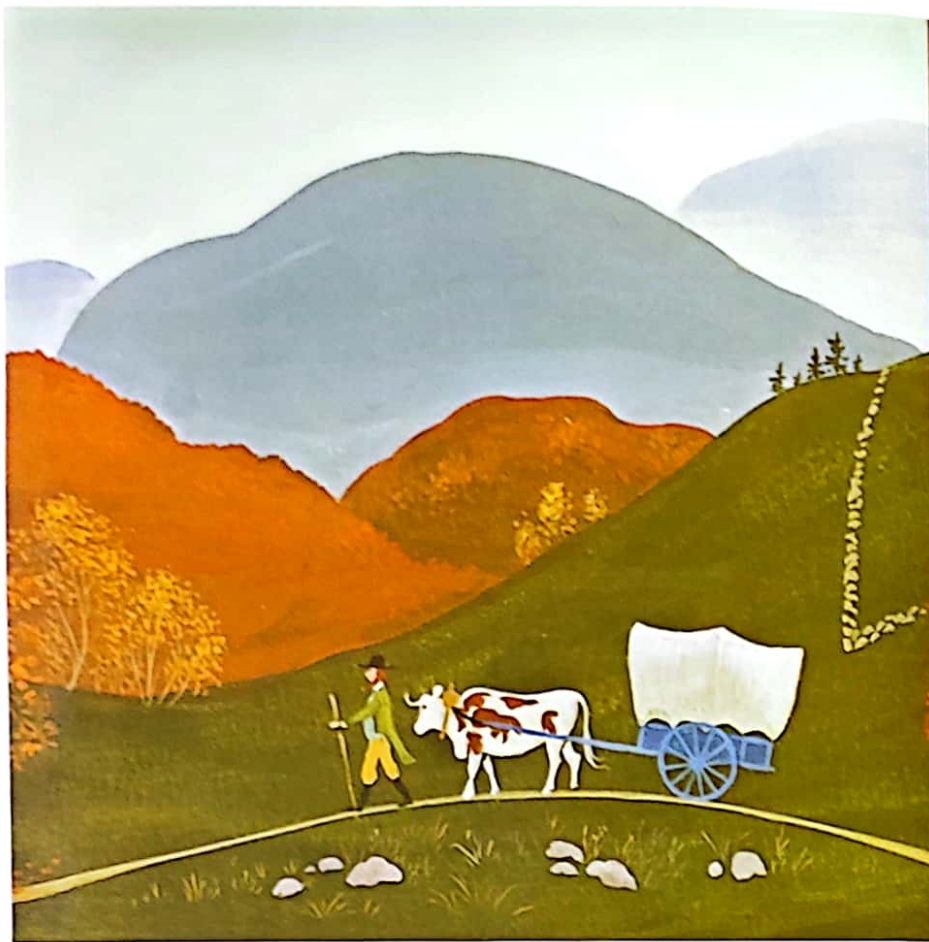
و جوشانده بودند و جوشانده بودند،

بسته بندی کرد.

یک کیسه هم از پَرهای غاز را که فرزندانش

از حیاط کنار انبار جمع کرده بودند،

بسته بندی کرد.



از روی تپه‌ها، میان دره‌ها، از کنار رودخانه‌ها و زمین‌های کشاورزی و
روستاها عبور کرد



وقتی گاری‌اش پرشد، با همسر، دختر و پسرش خدا حافظی کرد و
برایشان دست تکان داد.
و یک سفرده‌روزه را همراه گاوش شروع کرد.

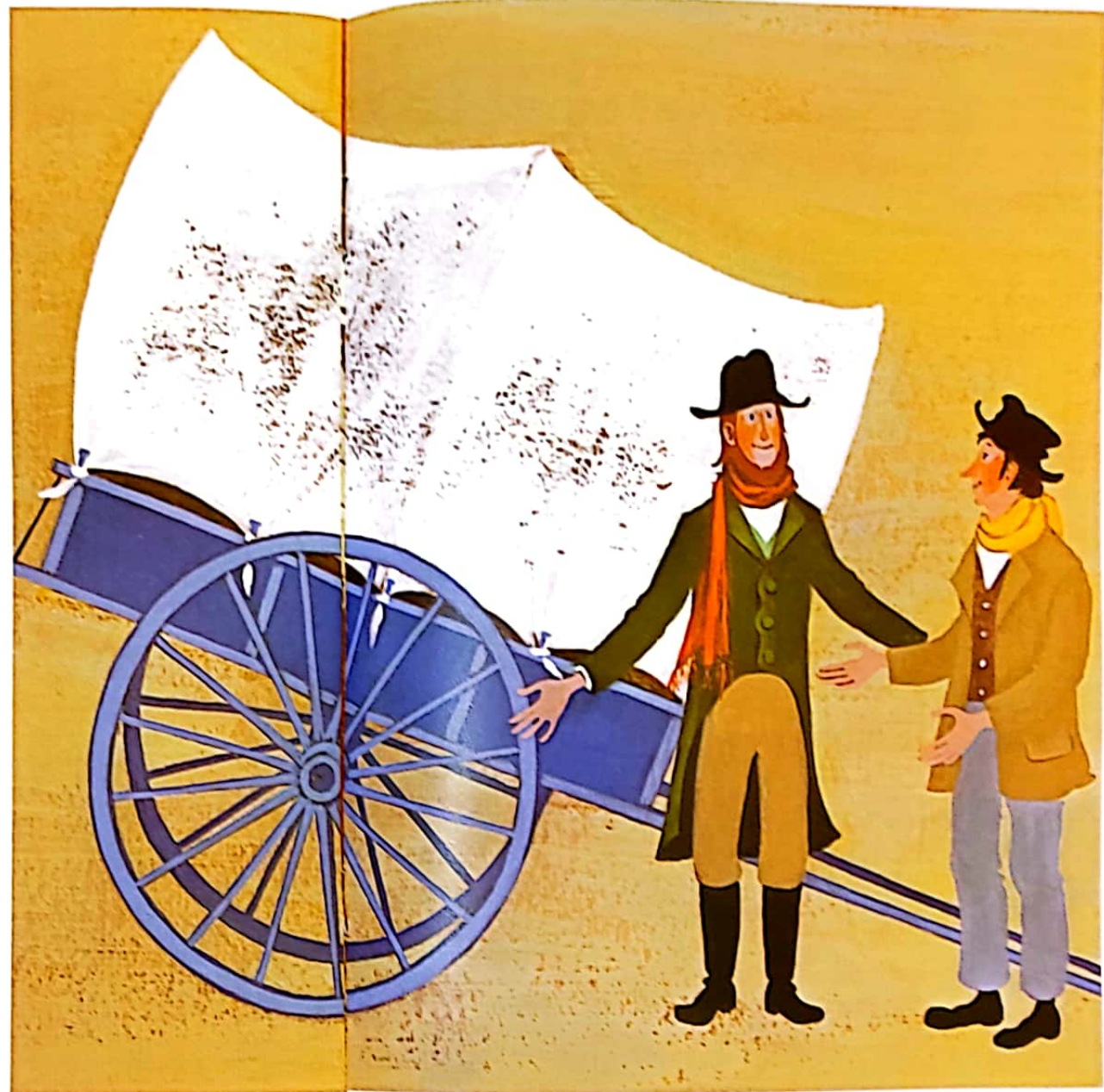
تا به شهر و بازار آن رسید.





او کیسه‌ی پشم‌ها را فروخت.
 شالی را که همسرش بافته بود، فروخت.
 ۵ جفت دستکش را فروخت.
 شمع‌ها و تخته‌های چوبی را فروخت.
 جاروها را فروخت.
 سیب‌زمینی‌ها را فروخت.
 سیب‌ها را فروخت.
 عسل و شانه‌های عسل و شلغم‌ها و کلم‌ها
 را فروخت.
 شکرافرا را فروخت.
 پرغازها را فروخت.

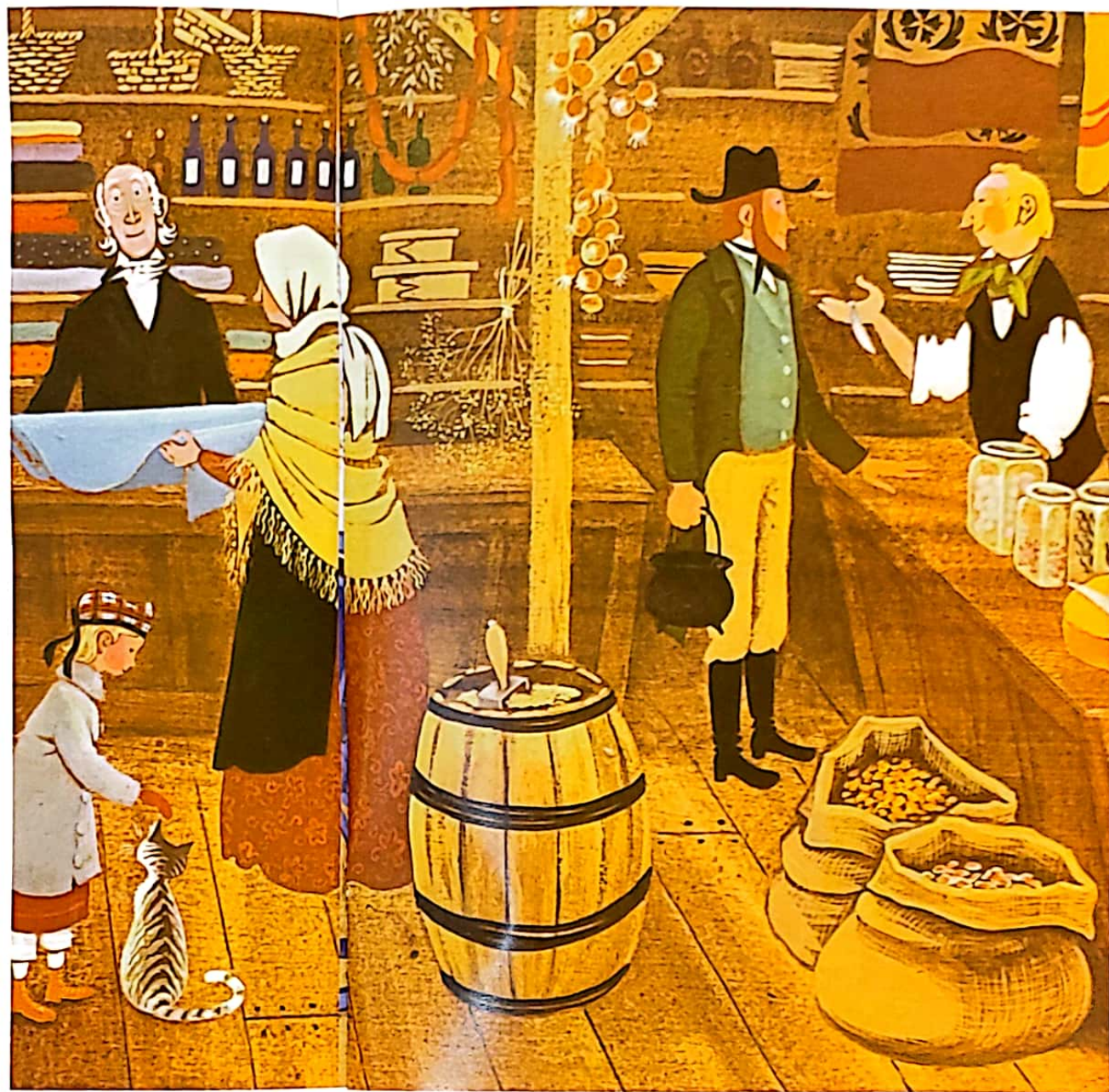
بعد، جعبه‌ی چوبی که شکرافرا را در آن
گذاشته بود، فروخت.
بعد، بشکه‌ای را که در آن سیب بود،
فروخت.
بعد کیسه‌ای را که درونش سیب‌زمینی بود،
فروخت.
بعد گاری‌اش را فروخت.





بعد گاوش را برای خدا حافظی بوسید و آن
را هم فروخت.

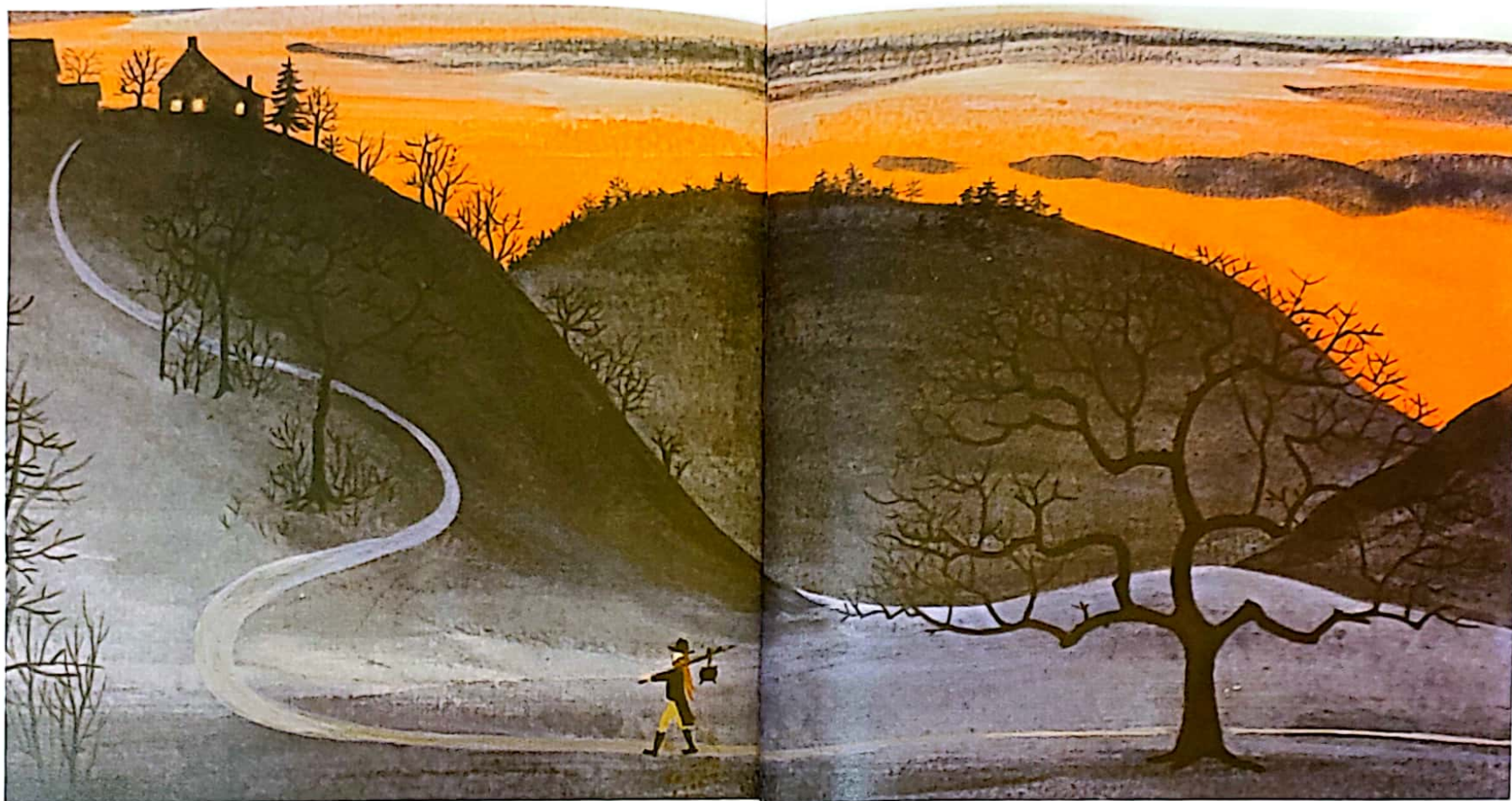
بعد یوغ و افسار گاوش را فروخت.
 او با جیب‌های پر از پول، در بازار قدم زد.
 یک دیگچه‌ی آهنی خرید تا در خانه روی
 آتش آویزان کنند
 و برای دخترش یک سوزن گل‌دوزی خرید
 که یک قایق آن را به بندر آورده بود؛ قایقی که
 تمام راه را از انگلستان به آنجا سفر کرده بود
 و برای پسرش یک چاقوی تاشو خرید تا چوب
 مخصوص دسته‌ی جاروها را با آن ببرد
 و برای تمام خانواده یک کیلو آب نبات
 نعنایی تند خرید.





با یک چوب روی شانه‌اش که دیگچه را به دسته‌اش آویزان کرده بود
و سکه‌هایی که هنوز در جیبش بود.

بعد با سوزن و چاقو و آب نباتِ نعنایی تندی که در دیگچه گذاشته
بود، به طرف خانه راه افتاد.



تا به مزرعه‌ی خودش رسید؛ جایی که پسرش، دخترش و همسرش
منتظرش بودند.

از زمین‌های کشاورزی و روستاها، از روی تپه‌ها و میان دره‌ها و کنار
رودخانه‌ها گذشت و گذشت



دخترش سوزن را گرفت و شروع کرد به
کوک زدن.
پسرش چاقوی تاشو را گرفت و شروع کرد
به تراشیدن.
آنها در دیگچه‌ی جدیدشان غذا پختند.
بعد از آن، نقری یک آب نبات نعنائی تند
خوردند.
آن شب مرد گاریچی نزدیک آتش نشست
و برای گوساله‌ای که در طویله بود افسار
جدیدی درست کرد

و یک یوغ جدید تراشید
و تخته‌ها را برای ساختن یک گاری جدید
اره کرد
و تمام زمستان هیزم شکست





درحالی که همسرش تمام زمستان از الیاف
کتان، پارچه های کتانی بافت
و دخترش تمام زمستان پارچه های کتانی را
گل دوزی کرد
و پسرش تمام زمستان از شاخه های درخت،
جاروهای دسته بلند ساخت
و همگی شمع درست کردند



و در ماه مارس، آنها تته‌ی درخت‌های
افرای قندی را سوراخ کردند و شیرهایش را
گرفتند و جوشاندند تا غلیظ شود



و در ماه آوریل پشم گوسفندها را چیدند
کاموا رسیدند
و بافتند.



و در ماه مه سیب زمینی، شلغم و کلم
 کاشتند؛ ماهی که در آن شکوفه های سفید
 سیب درمی آمدند و می ریختند، زنبورها
 بیدار می شدند و شروع به تولید عسل تازه
 می کردند،



غازها در حیاط کنار انبار می چرخیدند و سرو صدا راه می انداختند و
پرهایشان به نرمی حرکت ابرها روی زمین فرود می آمد.



۱۱ دوره
ناشر نمونه
کشور
سال های
۷۴، ۷۲
۷۹، ۷۸
۸۴، ۸۳
۹۱، ۸۸
۹۵ و ۹۴
۱۳۹۶ و

ناشر برگزیده ۶ دوره

در جشنواره ی کتاب های آموزشی رشد
(آموزش و پرورش)

بهار، تابستان، پاییز، زمستان و دوباره بهار، تابستان ...
روزها و فصل ها تکرار می شوند. اما زندگی تکرار نمی شود. باید از این روزها بهترین استفاده را برد. کوشید و درآمدی به دست آورد و این درآمد را برای رفع نیازهای خود خرج کرد و چرخ گاری روزگار را چرخاند. مهم آن است که در فرایند کار و تلاش و این چرخه، از خود انسان بهتری ساخت.

جایگاه کتاب در استاندارد آموزش سواد مالی

تصمیم گیری مالی

مدیریت ریسک و بیمه

سرمایه گذاری

کاریابی و درآمد

اعتبار و بدهی

ج و پس انداز

کسب درآمد

انواع شغل